

نگاهی به رمان باغ سرخ



■ بیژن بیجاری
■ نشر مرکز، ۱۳۷۷
■ چاپ اول، ۶۵۰ تومان
■ ۳۰۰۰ نسخه

● کامران پارسینی نواد

پسند با آن درگیر است. شرایطی که باعث بوجود آمدن چنین حادثه‌ای در پایان شده‌است. میزان استفاده از درون‌نگری بستگی تام به اهمیت اطلاعات و کشمکش اصلی داستان دارد. در چنین داستانی حضور چنین عنصری لازم و ضروری بود. چرا که خواننده پس از پایان بردن داستان احساس می‌کند از فروپاشی تدریجی بهروان پسند بی‌خبر مانده است. عدم درک تغییرات و تحولات روانی شخصیتها باعث می‌شود تا تحولات عظیم روحی به نظر خواننده غیرواقعی جلوه کند. بیجاری حتی از تک‌گفتاری درونی به روش سنتی هم استفاده نکرده است.

نویسنده همچنین به عمد یا غیر عمد از توصیف اوضاع و احوال پس از انقلاب طفره رفته است. در داستان به درستی مشخص نیست بهروان پسند به غیر از مشکلات اقتصادی یا چه مواردی درگیر بوده است. به طور کلی بعد از انقلاب نویسندگان قادر به ترسیم جامعه ایرانی نبودند. به همین دلیل در نقدهای مختلف نیز چنین مباحثی مطرح نشده است. عدم اطلاع نویسندگان و همچنین نقادان از جامعه‌شناسی، فلسفه و مخصوصاً روانشناسی باعث بوجود آمدن چنین تقیصه‌ای شده است. در باغ سرخ نمادهایی وجود دارد که همه آشکار است و نیازمند رمزگشایی نیست. غالب این نمادها به اوضاع و احوال ایران پس از دگرگونی مربوط می‌باشد.

الف) همسر بهروان پسند به عمد «ایران» نامیده شده است. او بعد از انقلاب و در طی سفری که از اصفهان به تهران می‌کند می‌میرد. (ص ۳ و ۱۳)
ب) در جای جای داستان بروی سه رنگ پرچم ایران بسیار تأکید شده است. حتی بروی جلد کتاب بروی منقار کلاغ حضور این سه رنگ نمایان است.
«نور سبز باریک موج رادیو، آن آتش سرخ سیگار و

خوب پیش می‌رود اما در اواسط داستان مخصوصاً در صحنه سرخ حصار، نویسنده به جای پردازش به کنکاش ذهنی شخصیت بهروان پسند به شرح جزئیات خسته کننده و نفس گیر می‌پردازد. در حقیقت مهمترین مسئله چالش و کشمکش درونی بهروان پسند است. او از یک سو فرزندان خود را دوست دارد و از سوی دیگر قصد کشتن آنها را دارد. موجز نویسی و درون‌نگری درباره شخصیت بهروان پسند می‌توانست پیکره داستان را محکم تر از پیش کند.

برخی از نویسنده‌ها بیش از حد مجاز به توصیف جزئیات می‌پردازند و برخی اصلاً از آن استفاده نمی‌کنند. در صحنه‌ای که بهروان پسند فرزندان خود را به سرخ حصار می‌آورد بین شخصیت و مکان فاصله نمی‌افتد، چرا که جزئیات با اعمال و نیت او یکی است. در این صحنه حساس، بیجاری توجهش را از بهروان پسند منحرف می‌کند و به توصیف محیط می‌پردازد. در سایر داستانها مخصوصاً در داستانهای کوتاه بیجاری خواننده با چنین معضلی مواجه است. در داستان کوتاه «همراه» در مجموعه داستان پرگار حجم بیشتر داستان به جزئیات می‌پردازد بدون آنکه توصیف آن همه صحنه کمکی به روند حرکتی داستان بکند. نکته قابل تعمق آن است که بیجاری بسیار متمایل به استفاده از شیوه جریان سیال ذهن است با اینحال در تمامی داستانها در بکارگیری این شیوه موفق نبوده و گاه از آن طفره می‌رود. درون‌نگری گنجانیدن افکار خاصی در ذهن شخصی برای افشای واکنش ذهنیت او در تقابل با حوادث است. اگر چنین فرآیندی مشخص نشود خواننده قادر به درک تأثیر حوادث بر افراد نیست و چه بسا به بیراهه می‌رود. ارائه یک وصیت‌نامه کوتاه نمی‌تواند بین شخصیت داستانی و خواننده رابطه حسی برقرار سازد. خواننده متمایل به درک شرایطی است که بهروان

در ساختمان و ساختار نحوی چهار داستان بیجاری با نامهای عرصه‌های کسالت، پرگار، تماشای یک رویای تپه شده و باغ سرخ نوعی همخوانی و وجوه تشابه دیده می‌شود. وجود جنبه‌های بنیادین اشتراک در شیوه داستان‌پردازی باعث شده تا این آثار با یک الگوی از پیش تعیین شده تحلیل گردند. البته برخی از سازه‌های داستانی چون شخصیتها، آرایش صحنه‌ها، کشمکشها، درونمایه‌ها و ساختمان موضوعی این چهار داستان با یکدیگر متفاوت هستند و اگر هم سخنی باشد در این ارتباط است. از این رو بخشی از تحلیل ساختاری و تکنیکی که بر داستان نیمه بلند باغ سرخ انجام می‌شود قابل تممیم به سایر داستانها نیز هست. داستان حسب حال فرد ساواکی بنام بهروان پسند است. نویسنده به نوعی قصد دارد مصائب و مشکلاتی که بر سر راه او بوجود می‌آید مطرح سازد.

در ابتدای داستان آمده است: «آدمها و حوادث این رمان همه برآمده و ساخته ذهن نویسنده است...» ممکن است در واقعیت شخصی بنام بهروان پسند وجود نداشته اما پایان داستان با ماجرای واقعی مردی که بر اثر فقر مالی فرزندان را در سرخ حصار به قتل رساند متشابه است.

در باغ سرخ بهروان پسند پس از مواجه شدن با مشکلات بسیار از جمله از دست دادن همسر به این باور می‌رسد که دیگر نمی‌تواند خوشبختی فرزندان را در این دنیا تأمین کند به همین دلیل بر آن می‌شود تا آنها را به قتل رساند تا شاید در آن جهان خوشبخت شوند. یافت داستان باغ سرخ همچون دیگر داستانها بسیار ریز و ظریف است. داستان بیشتر به شرح مو به مو فضا، اشیاء و حرکات زائد شخصیتها مبدل شده است. نویسنده قدرت بکارگیری کلمات و واژگان مناسب را در ادای مقصود دارد. روند حرکت حوادث در ابتدای داستان

باغ

سرخ



ایران ایران... (ص ۳)

«آذر وقتی آن تکمه‌ی سرخ را می‌بیند... بعد آن باریکه‌ی نور که آنجا مثل نخ‌ی از ابریشم سبز! جویبارکی سبز...» (ص ۵)

«و چشمان او دو تکمه‌ی سرخ... ولی چشمان خرگوش... چشمان خرگوش سبز بود» (ص ۴)

«آتش سیگار و نوار باریک نور سبز... این نورهای سبز و سرخ همراه با سایه‌ی تکیده...» (ص ۵)

تا چندین صفحه بعد نویسنده از سه رنگ پرچم (که گاه رنگ سیاه جای رنگ سفید را گرفته است!) دست بر نمی‌دارد. در کنار این سه رنگ بوی سوختگی، دود و سیاهی درشت نمایی شده است. بهروان پسند مدام پیچ رادیو را می‌پیچاند. چنین عملی بیانگر امید بهروان پسند به دگرگونی است. بیجاری در این مرحله طاقت نیاورده است، گویی می‌ترسیده که مبادا خواننده از درک آن عاجز باشد به همین دلیل خود وارد گود می‌شود و از زبان راوی این کنش را توضیح می‌دهد.

موفقترین بخش داستان حضور کلاغ پیر سیاه است. او نمادی از تاریخ است. در دوره ناصرالدین شاه کلاغ کوچکی بوده و حال که شاهد قتل فرزندان بهروان پسند است در کهنسالی به سر می‌برد. نویسنده قصد دارد تا این مسئله را مطرح سازد که نتیجه خوش‌گذرانی‌ها و عملکرد شاهان قاجار و پهلوی باعث بوقوع پیوستن چنین حوادث دلخراشی شده است. ناگفته نماند که طرح چنین مسئله‌ای به صورت اتفاقی پی‌ریزی شده است. از آنجا که نویسنده در پدو امر با مطالعه قتل چند کودک در پارک سرخ حصار تصمیم به نوشتن داستان گرفته است. تطابق این حادثه با حضور ناصرالدین شاه در گذشته در این باغ تصادفی بوده است. نویسنده تنها از این موضوع به خوبی استفاده کرده و بروی آن انگشت گذاشته است.

«بابک نیاکان» در دو داستان تماشای رویای تباه شده و باغ سرخ حضور دارد. در داستان اول بابک نیاکان شخصیت اصلی و محوری داستان محسوب می‌شود در صورتیکه در این داستان نقش او کم‌رنگ‌تر است و صرفاً به درخواست آذر دختر بهروان پسند زندگی آنها را به داستان مبدل می‌سازد. در داستان تماشای رویای... نویسنده به تبعیت از صادق هدایت مخصوصاً داستان بوف کور در صدد بوده تا پس از سالیان متمادی پس از مرگ آن نویسنده بار دیگر سبک و سیاق کار او را تقلید نماید: تشابه شخصیت‌های بوف کور چون زندهای لکاته و اثیری و پیرمرد خنزر پنزری و شخصیت‌های تماشای رویای تباه شده چون رویا، سوسن، فریده و بابک نیاکان از جمله مواردی است که بسیار چشمگیر است. بیجاری به تبعیت از نویسندگان پیش‌کسوت خود درونمایه فقر و ارزش‌گذاری بر این معضل را سرلوحه این اثر قرار داده است. بعد از نویسندگان نسل اول و دوم کمتر نویسندگانی جرأت پرداختن به دنیای اشراف و ثروتمندان را داشته است. به همین دلیل حضور بابک نیاکان (به عنوان هدایت‌کننده حوادث اصلی در داستان اول و توصیف‌کننده حوادث اصلی در داستان دوم) حاکی از این است که در داستان دوم نویسنده همچنان درگیر افکار صادق هدایتی و محیط‌های وهم‌انگیز و

آزاردهنده است. محیط‌ها و حوادثی که از فقر آغاز می‌شود و با مرگ به پایان می‌رسد.

بابک نیاکان در اصل سرخ این ماجراست و حضورش نشان دهنده تأکید نویسنده بر موضوع فقر ستایی است. بیجاری در هر دو داستان بر جبر و مخصوصاً جبر حاکم بر جامعه بر زندگی افراد بسیار تأکید می‌ورزد. بهروان پسند مغموم شرایط و اوضاع و احوال شده است و گوئی چون قتل خود و فرزندانش راه دیگری ندارد. در داستان کوچکترین اشاره‌ای نشده است که او نتیجه اعمال خود را می‌بیند و باید تاوان گذشته را بدهد و یا چه عوامل مهمی باعث شده تا او نتواند خود را با جامعه تطبیق دهد و بر مشکلات خود فائق آید. آیا احتمال دارد که او قدرت مواجه شدن با مشکلات را نداشته است؟

در تمامی داستانها بعضی از واژه‌ها به کرات تکرار شده است. در بعضی از قسمت‌های داستان این کلمات پشت سر هم آورده شده است به گونه‌ای که خواننده بلافاصله متوجه آن می‌شود و بتدریج به آنها حساس می‌گردد. به طور مثال در باغ سرخ واژه «حتا» چهل و پنج بار تکرار شده است در پرگار این واژه حدوداً ۳۰ بار تکرار شده است. نویسنده حتی در مصاحبه خود از این واژه بیش از اندازه استفاده کرده است. واژه عطر نیز در غالب داستانها مشخص است. عطر وحشی، عطر شکوفه، عطر آب، عطر آشنا، عطر دلپذیر، عطر بی‌نام... نویسنده گویا به رودخانه زاینده رود و باران بسیار علاقمند است چرا که این دو واژه نیز غالباً در داستانها وجود دارند.

وظیفه منتقد مطرح کردن چرایی‌های هر اثر است و در این راستا می‌بایست نقاط ضعف و قوت هر اثر را درشت‌نمایی کند. طبق گفته بیجاری برخی از منتقدین «کلاه کج می‌گذارند و با سبیل آویخته و باد در غیغ می‌پندارند منتقدند... و از اینها مهمتر به خود اجازه می‌دهند با تحلیل دست و پا شکسته مثلاً داستانی را که نخوانده‌اند... داد سخن بدهند»^(۱)

بحث عمده ما در این داستان بر توصیف بیش از حد جزئیات و ساختمان بیرونی بیشتر دور می‌زند. نویسنده حرفه‌ای باید جزئیات را در آثارش به گونه‌ای به کار گیرد که خواننده به آن به عنوان بخش جدا نشدنی از محتوا و نه جزئیاتی منفرد و جدا از متن بنگرد. اگر نویسنده این منتقد را کلاه بر سر با سبیل آویخته تجسم نکند خود نیز بر این مسئله صحنه خواهد گذاشت که بیش از اندازه به تحقیق پیرامون محیط خود و اشیاء پرداخته است. به همین دلیل برایش مهم است که تمام آن جزئیات را به دقت نمایان سازد. یقیناً هر انسانی که در ساره مسئله‌ای زحمت بسیار بکشد نمی‌خواهد نتیجه زحمات خود را از میان ببرد حتی به این قیمت که چون بیجاری به پیکره داستان خود صدمه بزند و داستان باغ سرخ را در نظر خواننده به عرصه‌های کسالت دیگری مبدل سازد. □

پانوشته

۱- مصاحبه بیجاری با مجله گردون ۶ صفحه ۲۵